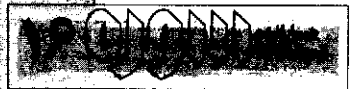


طرح اروپا هم برای اهل ادبیات و هم برای اهل سیاست نامی آشناست. کتاب‌های زیادی از او به فارسی ترجمه شده که البته قلعه حیوانات او مشهور تر و مشهور کننده تر است. آنچه می‌خوانید گفتاری از او پیرامون هنر برای هنر است که در ۱۹۳۱ در BBC پخش کرده است. به قلعه او حتی فرآورده‌ای که این نظریه بدیهی و مفروض محسوب می‌شده است مخالفتی نداشته است تا چه رسد به... بخوانید



«هنر برای هنر» یا «کاری با کاری»؟! »



گفتاری از جرج اورول

دورنمای 'هنر برای هنر'

می‌خواهم از نقد ادبی سخن بگویم. هر چند صحبت از نقد ادبی در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم مثل حرف زدن از صلح به جایی نمی‌رسد. عصر ما به فقدان دو چیز مبتلاست: صلح و نقادی. روزگاری در اروپا نوعی نقد ادبی رواج داشت که برای هر اثر هنری ارزش ذاتی قایل بود و با خردمندی، باریک‌بینی و انصاف بدان می‌نگریست. اکنون ببینید چه بلایی بر سر چنین نقدی آورده‌اند!

به آثار ادبی انگلستان در ده سال گذشته نگاه کنید، منظورم نگرش حاکم بر ادبیات است. انسان حیران می‌ماند: لباس زیبایی‌شناسی را از تن این ادبیات بیرون آورده، در تبلیغات غرق اش کرده‌اند. ادعا نمی‌کنم تمام کتاب‌های این دوره بی‌ارزش‌سند. اما نویسندگان شاخص این سال‌ها نظیر آوین، اسپندر و

مک نیس، نویسندگان سیاسی آموزگار مایی بودمانند که برغم آشنایی با اصول زیبایی شناسی، به محتوا پیش از تکنیک بها دادمانند. تقریباً همه آثار نویسندگان مارکسیست مشحون از داغ ترین نقدهاست. هر کتابی که به دست افرادی نظیر کریستوفر کاپول، فیلیپ هندرسون و ادوارد آپوارد می رسد بدون آنکه به کیفیت ادبی آن کمترین اعتنایی کنند انگار که رساله های سیاسی به دستشان رسیده اشکارات و تلویحات اجتماعی و سیاسی اش را بیرون می کشیدند.

این پدیده کوچک و کماهمیتی نیست چرا که با دوران قبل از خود تضادی شدید و ناگهانی دارد. نویسندگان پس از دهه ۱۹۲۰ عمل نمی آید، این صورت از یاد رفتن و برجینا وولف براندازی بسوزند که بسیر تکنیک تأکید می کردند. مسلماً آنها نیز دارای عقاید و تعصبات نامیر پیشداوری های خاص خود بودند ولی نسبت نمی یافتند که از آثارشان چه درس اخلاقی یا سیاسی تلویحات سیاسی برداشت شود زیرا بیش از هر چیز به نوآوری های تکنیکی مقید بودند. جیمز جویس بهترین نمونه این چرگه است. متخصصی به تمام معنا و هنرمندی ناب در حوزه نویسندگی، حتی نمی آید لاریس که در کلاس با اکثر نویسندگان روزگار خود نویسنده همدستی فلسفی می شود، از آگاهی اجتماعی بهره ای نداشت.

موضوع سختم را محدود به دهه ۱۹۲۰ کرده ام ولی مطالبی که گفتم از سال ۱۸۹۰ بدین سو سابقه داشته است. در تمام آن سالها نظریه: ارجحیت قالب بر محتوا یعنی نظریه "هنر برای هنر"، امری بدیهی فرض شده بود. البته نویسندگانی نظیر جرج برناردشو بر خلاف آن جریان حرکت می کردند ولی دیدگاه غالب زمانه او همان "هنر برای هنر" به شمار می آمد.

جرج سنت بری، مهمترین منتقد آن دوران که همواره از نگرش تکنیکی به هنر دفاع می کرد در دهه ۱۹۲۰ به سن کهولت رسیده بود، وی کلام و آثارش تا نزدیک دهه ۱۹۳۰ کماکان نافذ و مؤثر بود. وی می گفت که هرگاه کتابی را مطالعه می کند شخصاً در مورد تکنیک و طرز اجرای آن قضاوت می کند و به نظرها و عقاید نویسنده اعتنا نمی کند.

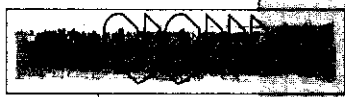
این تغییر نگرش صد و هشتاد درجه ای را چگونه باید توجیه کرد؟ در اواخر دهه ۱۹۲۰ کتابی مانند کتاب ادیت سیتول درباره "پاپ" را می بینید که بشدت پوچ و احمقانه بر تکنیک تأکید کرده، ادبیات را در حکم شاخ و برگ می بیند انکار کلمات اصلاً هیچ معنایی ندارند: اما در اندک سالی منتقد مارکسیستی مانند ادوارد آپوارد پیدا

می شود که ملاک خوب بودن کتاب را داشتن گرایش مارکسیستی عنوان می کند. ادیت سیتول و ادوارد آپوارد نماینده دوران خود بودند اما تفاوت دیدگاه آنان تا بدین پایه، بی نهایت شکستناکیز است.

به اعتقاد من علت این تفاوت را نباید در اوضاع و شرایط بیرونی جستجو جو کنیم. شکل گیری نگرش زبانی شناختی و با نگرش سیاسی به ادبیات طبع فضای اجتماعی هر دوره است. اکنون که دورهای به پایان رسیده سزیرا جمله هینتر به لیستان در سال ۱۹۳۸ پایان بخش یک عصر بود با همان قطعی که کسادای بزرگ سال ۱۹۳۳ پایان عصر دیگری را رقم زد. می توانی به گذشته پس زده و چندویون فاین بری نگرش های ادبی از حیوانات و جریان های بیرونی را در پیش از از قبل ملاحظه کرد. بینشانی که دفتر هنر در سال اخیر را درون می زند، وقتی که از نقد ادبی ناپدید و دیدگاه نفاذانه به ادبیات پس سال های ۱۹۳۰ تا ۱۸۹۰ در انگلستان نشانهای نمی باشد. در صورت ضرورت مقصودم این نیست که در آن دوران کتابهای خوبی تولید نشد. در تاریخ ادب نام نویسندگان همین دیکنز، تا کری، تراولپ و جمعی دیگر یادمانند. از نویسندگانی که پس از ایشان آمدند خواهد ماند. اما در انگلستان ویکتوریایی، جای شخصیت هایی که همای طویرت بود، گوته و سایرین باشند خالی است. مفهومی که اکنون برای ما به موشکافی و دقت نظر زیبایی شناختی موسوم شده در آن عصر وجود نداشت. کتاب، در تصورات نویسنده انگلیسی عصر ویکتوریا وسیله ای بود برای امرار معاش و منبری برای موعظه.

تغییر و تحولات سریعی در انگلستان به وقوع می پیوست، طبقه مرفه جدیدی بر ویرانه های اشرافیت کهن سبز می شد، ارتباط با اروپا عملاً وجود نداشت و سنت هنری دیرینه ای از میان رفته بود. نویسندگان انگلیسی اواسط قرن نوزدهم به رغم ظهور هنرمندان خوش قریحه ای همچون دیکنز، نویسندگان بی فرهنگی بودند.

اما در نیمه دوم قرن نوزدهم، ارتباط با اروپا از طریق متیو آرنولد، پاتر، آسکار وایلد و جمعی دیگر تجدید و توجه به قالب و تکنیک در ادبیات دوباره مطرح شد و از آن زمان به بعد است که مفهوم "هنر برای هنر" پیدا می شود کل سال های ۱۸۹۰ تا ۱۹۳۰ از نظر امنیت خاطر و راحتی خیال دورانی استثنایی محسوب می شود و مفهوم فوق الذکر نیز در سایه همین فضای امن نشو و نما کرد تا مرحله ای که دیگر بدیهی و مسلم فرض می شد. پس بی ربط نیست که آن دوره را سال های طلایی عصر



تمام آثار هنری دارای معنا و غرض سیاسی، اجتماعی و مذهبی هستند و داوری های زیبایی شناختی ماهواره تحت الشعاع عقاید و پیشداوری های ما قرار می گیرد.

نویسندگانی که از سال ۱۹۳۰ به بعد پایه
 عرصه می گذارند در دنیایی زندگی می کنند
 که نه تنها زندگی بلکه ارزش های که به آن
 معتقدند نیز پیوسته تهدید می شود. در این
 اوضاع که نمی توان آرام نشست. مگر
 می شود به مرضی که دارد شمار از پا
 در می آورد دیدی زیبای شناختی نگاه کرد؟



نگارخانه

به هوا رفت. هیتلر و کساد بزرگ با چنان شدتی بر این امنیت خاطر تاخته، آن را متلاشی ساخت که جنگ جهانی اول و حتی انقلاب روسیه با همه عظمتشان نتوانسته بودند، نویسندگانی که از سال ۱۹۳۰ به بعد پا به عرصه می گذارند در دنیایی زندگی می کنند که نه تنها زندگی بلکه ارزش هایی که بدان معتقدند نیز پیوسته تهدید می شود. در این اوضاع که نمی توان آرام نشست، مگر می شود به مرضی که دارد شما را از پای در می آورد با دیدی زیبای شناختی نگاه کرد؟ مگر می توان به مردی که هر آن در صدد است که گلویتان را ببرد احساس بی غرض و خوشایندی داشت؟ در دنیایی که فاشیسم و سوسیالیسم به جان هم افتاده اند هر انسان اندیشمندی ناچار باید به یک طرف گزینشی داشته باشد و احساساتش را هم به نوشته ها و هم به نوع قضاوتش درباره ادبیات تسری دهد. ادبیات چاره ای غیر از سیاسی شدن نداشت زیرا هر راه دیگر را که برمی گزید به ریاکاری فکری ختم می شد. حُب و بغض های انسان تا نزدیکی لایه بیرونی خود آگاهی آمده بودند به نحوی که نمی شد از آنها

سرمایه داری لقب دهیم. حتی جنگ جهانی اول نیز در آن خللی وارد نساخت. ده میلیون کشته حاصل جنگ جهانی اول است، اما به اندازه ای که جنگ کنونی (جنگ دوم جهانی) دنیا را متحول خواهد کرد — و تاکنون نیز چنین کرده — تأثیر نداشت. در سال های ۱۸۹۰ تا ۱۹۳۰ تقریباً همه اروپاییان بر این عقیده ناگفته استوار بودند که تمدن تا ابد تداوم خواهد یافت. شاید شما به لحاظ فردی، انسان خوشبخت یا بدبختی باشید اما این احساس که تغییرات ریشه ای در هیچ چیز واقع نخواهد شد در دروتنان باقی است — در چنین فضایی بی خیالی فکری، سطحی نگری و تفنن امکان بروز می یابد. منتقدی مانند سنت بری، عضو متعصب و کهنه کار حزب محافظه کار و روحانی کلیسای اعلی، در فضایی که حاصل یقین به استمرار امنیت و جمعیت خاطر است میدان می یابد تا با اتخاذ دیدگاهی منصفانه، ظریف و پر وسواس کتاب های تولید شده ای را نقد کند که نگرش سیاسی و اخلاقی نویسنده آنها را نمی پسندد. ناگهان از سال ۱۹۳۰، آن احساس امنیت خاطر دود شد و

ادبیات چاره‌ای جز
سیاسی شدن نداشت
زیرا هر راه دیگری را که
برمی‌گزید به ریاکاری
فکری ختم می‌شد.

باریک‌بینی
زیباشناختی و
صداقت سیاسی
هیچ‌یک به تنهایی
کفایت نمی‌کند.



چشم‌پوشی کرد. موضوع و پیام کتابها بقدری اهمیت یافت که سبک و سیاق نوشتاری آنها تقریباً به حاشیه خزید.

این ده سالی که نشر و حتی نظم با جزوه‌نویسی قاطی شد متقابلاً خدمت بزرگی به نقد ادبی شد. زیرا توهم زیبایی‌گرایی محض را از بین برد و به ما یادآوری کرد که تبلیغات به نحوی از انحا در کتابها جاخوش کرده، تمام آثار هنری دارای معنا و غرضی — سیاسی، اجتماعی و مذهبی — است و داوری‌های زیبایی‌شناختی ما همواره تحت‌الشعاع عقاید و پیشداوری‌های ما قرار می‌گیرد و بدین ترتیب بود که پنبهٔ "هنر برای هنر" را زد. اما در حال حاضر دارد از کوچه بن‌بستی سردر می‌آورد. زیرا باعث شد تعداد زیادی جوان هنرمند بکوشند افکار خود را به یک مشی سیاسی گره بزنند که اگر بدان کوشش ادامه می‌دادند صداقت فکری ناممکن می‌شد. تنها نظام فکری که در آن سال‌ها به آنها عرضه می‌شد مارکسیسم رسمی بود که وفاداری میهن‌پرستانه‌ای را به روسیه طلب می‌کرد و نویسندگانی را که مارکسیست بودن خود را

اعلام کرده بود وادار می‌ساخت با ریا و فریبکاری‌های سیاست زور همداستان شود. هر چند این امر شاید خوشایند بسه نظر می‌رسید اما پندارهایی که این نویسندگان ترویج داده بودند ناگهان با پیمان روسیه و آلمان فرو ریخت. درست همان طور که اکثر نویسندگان در حوالی سال ۱۹۳۰ دریافته بودند که عملاً نمی‌توان از وقایع دوران معاصر جدا و منفصل بود، عدهٔ زیادی از نویسندگان در سال ۱۹۳۹ به این واقعیت نزدیک می‌شدند که عملاً نمی‌توان شرافت و سلامت فکری و عقلانی خود را برای یک مرام سیاسی فدا کرد — یا دست کم نمی‌توان شرافت را داد و نویسنده ماند.

باریک‌بینی زیبایی‌شناختی و صداقت سیاسی، هیچ‌یک به تنهایی کفایت نمی‌کند. وقایع ده سال اخیر ما را یادآور می‌کند. هر چند انگلستان در حال حاضر فاقد یک جریان ادبی مشخص و روشن است لکن این نوسان‌ها به ما امکان بخشیده خیلی بهتر و دقیق‌تر از گذشته، مرزهای هنر و تبلیغات را ترسیم و تعریف کنیم.

شکل‌گیری نگرش
زیبایی‌شناختی و یا
نگرشی سیاسی به
ادبیات تابع فضای
اجتماعی هر دوره
است.